

شرح حال و زندگانی محمد

تا کنون محمد تنها پیامبری است که در مورد واقعی بودن شخصیت وجودی او تردیدی ابراز نشده است. تقریباً تمام تاریخ نویسان در تاریخ تولد پیامبر هم نظرند که او در سال عام الفیل زانیده شده است. چون در عربستان تنها وقایع عمده ثبت می شد چون محمد در هنگام تولد شناخته شده نبود کسی این واقعه را ثبت نکرده است. ولی چون تمام تاریخ نویسان اسلامی در سال عام الفیل هم نظر هستند لذا در این مورد شک نمی کنیم.

میدانیم که بدلیل حمله ابرهه به شهر مکه مردم مکه آن سال را عام الفیل نام نهادند و آنرا مبداء تاریخ خود قرار دادند. ولی چون بعد از ظهور اسلام شرحی برخلاف واقع و مغایر با عقل و منطق راجع به آن در قرآن آمده است تغییر آنرا به سادگی پذیرفته اند.

شواهد باستان شناسی و تاریخی نشان می دهد؛ دونواس شخصی بت پرست بود که در حدود ۵۱۶ میلادی (۱۰۶ سال پیش از هجرت محمد) در یمن می زیست پس از رسیدن به حکومت (پادشاهی) مذهب یهود را پذیرفته است و نام یوسف را برگزیده.

در جنگی که بین مسیحیان و یهودیان و لشکر دونواس اتفاق می افتد عیسویان شکست خورده و دچار آتش می شوند و چون انتظار داشته اند خدای آنها که با خدای یهودیان یکی بوده است معجزه ای کند و آنها را نجات دهد پس از شکست پیشوایان مسیحی آنها دلیل بر ناتوانی خدای عیسی ویا بیزاری خدای ابراهیم از پیروان خود دانسته اند.

بعدا پیروان مسیحی قیصر روم را وادار به دخالت در این انتقامجویی کرده اند. چون حبشه در نزدیکی یمن قرار داشته و چون نجاشی پادشاه یمن هم دل خوشی از دونواس نداشته به تحریک قیصر روم با لشکر کشی به یمن و گرفتن انتقام شهدای عیسوی همراهی می کند. دونواس شکست می خورد و سرزمین یمن تصرف می شود. این واقعه در سال ۵۲۵ میلادی (۹۷ سال پیش از هجرت) بوده است.

در میان لشکریان حبشی سردار لایقی وجود داشته بنام ابرهه (ابراهام یا آبراموس) تلفظ های گوناگون عبری، رومی و حبشی ابراهیم.

این شخص متعاقبا با نیرنگ و تدبیر قدرت گرفته و در سال ۵۳۰ یا ۵۳۱ میلادی (۹۱ سال پیش از هجرت) یعنی تقریباً همزمان با سلطنت انوشیروان دادگر در سر زمین ایران (۵۳۰ تا ۵۷۹ میلادی، ۹۱ تا ۴۳ سال پیش از اسلام) به پادشاهی یمن می رسد. هرچند مستقل بوده ولی پادشاهی او در سایه پادشاهی حبشه قرار داشته است.

در دوران پادشاهی ابرهه بر یمن ژوستی نی ین، از ۵۲۷ تا ۵۶۶ میلادی (۹۵ تا ۵۶ سال پیش از هجرت)، همزمان با سلطنت انوشیروان دادگر در سر زمین ایران (۵۳۰ تا ۵۷۹ میلادی، ۹۱ تا ۴۳ سال پیش از هجرت) در روم و ایران سلطنت می کرده اند. بخاطر موقعیت جغرافیایی یمن سرزمین عربستان میدان رقابت دو ابر قدرت زمان بوده است.

در سال ۵۴۰ میلادی (۸۲ سال پیش از هجرت) کسری انوشیروان انتاکیه را گرفت و پس از جنگهای متوالی قرار داد متارکه ای در سال ۵۴۰ میلادی بین روم و ایران امضا شد. قرآن و مسلمانان با تحریف تمام وقایع تاریخی مربوط به یمن و روم و ایران بر آن شده اند تا وقایع مربوط به یمن را که کشوری متمدن با تاریخ درخشان بوده به تمدنی متلاشی و به قهقرا رفته بنمایانند و از دولت سر اسلام جز مردمی بدبخت و بی تمدن و بیسواد چیزی برای آنها نگذاشته اند.

سد مأرب با آن مشخصات و تجهیزات شگفت آور در یمن نمونه این تمدن است ولی امروز یمن از تصدق سر اسلام یکی از بیچاره ترین کشور های جهان بحساب می آید. پارازیت های اسلامی هر دوره ای پیش از اسلام را "عصر جاهلیت" (!) نام نهاده اند.

تاریخ مسخ شده کشور ایران هم به نابودی کشانده شده و همانطور که اسناد تاریخی یکی پس از دیگری بیرون آورده می شود دشمنان کشور ما برای حفظ منافع خود (اروپائی ها و بیگانگانی که کوشش های باستانشناسی کرده اند و مستشرقین) آگاهی های خود را پنهان کرده ویا آنچه در اختیار گذاشته اند به دروغ و ساختگی بوده در حالیکه خودشان از جزئیات باخبر شده و آنرا بکار بسته اند.

بعضی کتیبه های باستانی در یمن بدست آمده است که به دوران پادشاهی ابرهه مربوط می شود و وی را یکی از سازندگان و تعمیر کنندگان سد مأنرب در سال های ۶۵۷ و ۶۵۸ سنی (برابر با ۵۴۲ و ۵۴۳ میلادی) معرفی می کند. در این کتیبه نام نمایندگان ایران و قیصر روم و نجاشی پادشاه حبشه آمده است. ظاهرا ابرهه باوجود طرفداری از روم باز جانب ایران و علاقه خود را از دست نمی داد.

در همین زمان که جنگ بزرگی بین ایران و روم در جریان بود نمایندگان دو کشور در نزد ابرهه بوده اند. در حالیکه نماینده روم ابرهه را تشویق به جنگ با ایران میکرد ولی نماینده ایران کوشش داشته است او را در همان حال بی طرفی نگاه دارد. بنا به گزارش بروکوپپوس، قیصر روم ژوستی نی ین؛ نماینده ای به نزد ابرهه فرستاده بود تا او را به جنگ با ایران تحریک کند. این گزارش آن کتیبه را تائید می کند.

لغت نامه دهخدا در مقابل واژه ابرهه به بروکوپپوس اشاره می کند و به جنگی که در فکر ابرهه بر علیه ایران بوده اشاره دارد. لغت نامه دهخدا می نویسد در یکی از جنگ ها چون ابرهه در سپاه خویش از فیل استفاده کرده است نزد تازیان (اعراب) به صاحب فیل و آن سال را عام الفیل نام گذاشته اند.

با توجه به گزارش بروکوپپوس و شرح کتیبه و نوشته های تاریخی دیگر نمیتوان شک کرد که لشکر ابرهه به سوی شمال در حرکت بوده و گرچه به سوی مکه میرفته است ولی به تحریک ژوستی نی ین (سزار روم) قصد او حمله به ایران بوده، و همین حرکت نظامی بوده است که در ۲۳ سال پیش از تولد محمد رخ داده است. همان سال به سال عام الفیل مشهور شده است. ولی پارازیت های اسلامی با تحریف و مغلطه این حقیقت مسلم تاریخی را به سه دلیل زیر مردود شناخته اند.

- ۱- بنا به مندرجات قرآن نمی خواهد که برگشتی برای لشکریان ابرهه متصور باشد لذا همه آنان را در اثر سنگ ریزه هائی که توسط ابابیل بر سرشان ریخته به نابودی کشانده است.
- ۲- این جریان چند سالی پیش از دو دهه قبل از تولد محمد (سال ۵۴۷ میلادی) روی داده است در حالیکه باید در سال ولادت محمد یعنی (در سال ۵۷۰ میلادی) رخ بدهد که با تحریف های آنان مطابقت کند.
- ۳- تنها قصد ابرهه میبایست ویران کردن خانه کعبه و بتهای موجود قلمداد شود در حالیکه ابرهه به قصد حمله و هجوم به ایران آغاز سفر کرده بود و به هیچوجه خیال ویران ساختن خانه کعبه که در آن سال هنوز چندان اهمیتی نداشت را در سر نداشت. گذشته از آن ابرهه خود گرایش فکری بت پرستی داشت و در آن زمان کعبه هنوز خانه "الله" نشده بود و بتخانه ای بیش نبود.

شوربختانه برخی مورخین ما از جمله دکتر محمد رامیار به دلیل گرایش های مذهبی با وجود اشاره به نوشته بروکوپپوس حمله مشهور ابرهه بر علیه ایران را به پای خانه کعبه و اسلام میگذارد.

برای اینکه مندرجات قرآن و نوشته های مورخان اسلامی درست دربیاید حتما باید حمله دروغی و خلاف واقع ابرهه بر علیه اسلام و مکه باشد و همه لشکریانش هم نابود شوند و حتما باید این حمله در سال ۵۷۰ میلادی رخ دهد نه در سال ۵۴۷ میلادی که بیست و اندی سال پیش از تولد محمد بوده است.

ولی با تمام این دروغگونی ها کتیبه دیگری کشف شده است که نشان می دهد در حدود سال ۵۴۷ میلادی تقریباً ۵۷ سال پیش از هجرت طبق نوشته بروکوپپوس لشکر ابرهه راهی جنگ با ایران بوده است.

با وجود تلاش های مذبحخانه تاریخ نویسان و تحریف کنندگان هیچ سند دیگری در دست نیست که ابرهه در هیچ زمان دیگری قصد حمله به مکه را داشته است. حمله به جانی رخ میداد که غنایم و ثروت فراوانی در آن کشور بود و در آن زمان مکه بسیار فقیر و تقریباً متروکه بود برعکس ایران تنها کشور ثروتمند و غنی منطقه بوده است. بخصوص که ایران درگیر جنگ های متوالی با روم بود و حمله ابرهه به ایران با این نیت صورت گرفته است که یک ایران ضعیف را پیش رو دارد ولی این قصد اونیز عملی نشده و از بین راه برگشته است. و

بخصوص که تجارت بین شام و روم و چین با هندوستان و از آنجا به شام که از راه ایران صورت می گرفت بدلیل جنگ های ایران و روم دچار وقفه شده بود و به احتمال زیاد کالا از راه مکه و مدینه مبادله می شده است. باز بودن این راه نه تنها برای ابرهه بلکه برای عیسویان، یهودیان و تازیان شبه جزیره عربستان حیاتی بوده و نمی توانستند راه تنفسی خود را با ایجاد جنگ ببندند. مگر نفعی بحال قرآن و اسلام داشته باشد که مثل همه تاکتیک های دروغین اسلامیون تحریف شده باشد.

پروکوپیوس در گزارش های خود به انتشار آبله و حصبه در سال های ۵۴۴ تا ۵۶۹ میلادی در بیلوز و قسطنطنیه و اطراف آن اشاره دارد. مکه و راه یمن به شام که مسیر حرکت تجار و کاروان ها از بیلوز و قسطنطنیه بوده است. شیوع بیماری در همان سالی است که لشکریان ابرهه در حال آرایش جنگی بر پادشاهی کیخسرو نو شیروان هستند. شواهد بدون قید و شرط قابل پذیرشی در دست است که شیوع بیماری آبله میان لشکریان ابرهه در سال ۵۴۷ میلادی رخ داده است. در حالیکه قرآن ندانسته بجای اشاره به شیوع آن بیماری آنرا با حمله مرغانی بنام ابابیل جایگزین کرده و یکبار دیگر نشان داده است که چقدر "الله" محمد نسبت به بیماری آبله نا آشنا بوده است.^۱

برخی از تاریخ نگاران که به حقیقت شیوع آبله، حصبه و طاعون در آن زمان پی برده اند برای اینکه به قرآن بی همیتی نشان نداده باشند گفته اند: "بنظر می رسد که این مرغان که از بحر احمر آمده بوده اند سنگ هایشان به مرض آبله آغشته بوده است".

لغت نامه دهخدا در تعریف واژه جدری به معنای آبله می نویسد: «عکرمه گوید: اول بار ابرهه به این مرض مبتلا شد.»

ابن اثیر در تاریخ کامل در برگ ۲۶۳ می نویسد: «بیشتر اهل تاریخ برآنند که حصبه و آبله اولین بار در عرب بعد از واقعه فیل دیده شده است.»

این نشان از آن دارد که دهخدا و ابن اثیر به صحت آیه قرآن در باره ابابیل اعتقاد نداشته اند.

تنها مطلبی که میتوان در حال حاضر با توجه به تمام شواهد تاریخی بطور قطع در مورد اصل و نسب محمد بیان نمود این است که وی فرزند شخصی بنام عبدالله بوده و پدر عبدالله نیز عبدالمطلب نام داشته است.

اما آنچه در مورد اصل و نسب عبدالمطلب در تاریخ ها موجود است مطالبی که عنوان شده با عقل و منطق سازگار نیست.

ظاهرا مطلب بن عبد مناف وی را در زمانی که هنوز پسر بچه ای بیش نبوده است از بیرون مکه به این شهر آورده است، و بعنوان برده خود به دیگران معرفی کرده است. عبدالمطلب که در معنی بنده مطلب می باشد نامی است که روز ورودش به مکه به وی داده شده است. در حالیکه در برخی کتاب ها نام او را شیبه می دانند که بعدا به عبدالمطلب تغییر یافته است (!) در برخی نوشته ها آمده است که «مطلب بانگ برآورد که ای قوم! این برادر زاده من است که در مدینه بود نه بنده است.»

در کتابی راجع به سیرت محمد آمده است که عبدالمطلب اول شیبه بوده و بعد از آن او را عبدالمطلب خوانده اند. این کتاب مدعی است که عبدالمطلب از آمیزش هاشم با زنی که در مدینه بوده بوجود آمده است. مادرش او را شیبه نامیده. این داستان ۲۰۰ سال پس از هجرت توسط ابن هشام و از قول ابن اسحق به رشته تحریر در آمده. بر اساس این داستان این درک بدست می آید که هاشم بن عبد مناف کار و زندگی خود را در مکه رها کرده و به تنهائی به مدینه رفته در آنجا زنی یافته ازدواج کرده بچه دار شده و بدون احساس مسنولیت بچه و همسرش را رها کرده و به مکه برگشته اما برادرش مطلب بیش از پدر دلش برای این بچه سوخته و با التماس و خواهش بچه را از مادر گرفته و به مکه برده و شیبه را به مطلب سپرده و از آن به بعد به عبدالمطلب یعنی برده مطلب نام گرفته است!

^۱ - حتی واژه "ابابیل" با نام بیماری آبله نزدیکی دارد و احتمال هم ریشه بودن آنها می رود.

مطلب هرچه فریاد برآورده و گفته ای قوم من! او بنده من نیست بلکه برادر زاده من است هیچکس فریاد او را شنیده اگر هم شنیده واقعی نگذاشته!

تمام این داستان بر منطق استوار است و هر انسان با خردی آن را می پذیرد!!.

اینرا هم میدانیم واژه "عبد" به اول نام خدایان اضافه می شده.

در تاریخ برده داری شبه جزیره عربستان برده ای را سراغ نداریم که نام اربابش را گرفته باشد تمام برده ها به نام خود نامیده می شدند. عمار، یاسر، یا بلال از اولین بردگانی هستند که اسلام آورده اند. چه قبل و چه بعد از اسلام بنام خود خوانده شده اند. بدین ترتیب تبدیل نام شبیه به عبد المطلب آنهم توسط عمویش غیر قابل پذیرش است.

در شرح دیگری مدعی شده اند که مطلب شبیه را از مدینه دزدیده و به عنوان بنده خودش به مکه آورده.

در آن زمان اداره کلیه امور بتخانه ها و کعبه (هنوز پیش از اسلام!) به عهده بنی عبد الدار قرار داشته که عمو زاده های مطلب (ارباب عبد المطلب) محسوب میشده و بنی عبد مناف (که مطلب و هاشم در زمره آنان بوده اند) انجام خدماتی برای زیارت کنندگان بتخانه از قبیل تهیه و فروش آب و غذا را به عهده داشته اند. این خدمات موسمی و فصلی مربوط به روز هائی می شود که محل انجام آنها در خارج ای خانه کعبه قرار داشت.

این داستان دویست سال پس از هجرت توسط ابن هشام از قول ابن اسحق به رشته تحریر در آمده است. شواهد مستندی در مورد محمد و اجداد او وجود ندارد. در باره احوال او می نویسند هاشم بن عبد مناف که مکه را رها کرده و در مدینه بوده است در آنجا با خانواده ای ازدواج کرده و بچه دار شده و بعد آن بچه را رها کرده و به مکه برگشته است. بعد از مرگ هاشم برادرش مطلب که پیش از برادرش به فرزند او علاقه داشته طاقت دوری برادرزاده را نداشته و به مدینه رفته و با التماس فرزند برادرش را که او را "شبیه" نام گذاشته بودند از آن زن (مادرش!) گرفته و به مکه آورده است که به عبدالمطلب مشهور شده است.

داستانی است که بهیچوجه در ذهن پرسش کننده حرفه ای جای نمی گیرد و فقط به ذهن بیچارگانی خوش می آید که هرگز تفکر و خرد خود را بکار نمی گیرند.

در ضمن میدانیم که در آن زمان واژه "عبد" بر اول بسیاری نام های دیگر گذاشته شده است که هرگز برده نبوده اند و مردم مکه برده ها را با نام اصلی شان بدون لقب "عبد" (برده) خطاب می کرده اند. چنانچه هرگز به زید که در خانه پیامبر بوده عبد محمد لقب نداده اند و او با نام زید خوانده شده است.

با این ترتیب تغییر نامه "شبیه" به "عبدالمطلب" داستانسرای و هذیاتی بیش نیست که فقط به ذهن پارازیت های اسلامی خطور می کند.

جالب توجه این است که تاریخ نویسان از قول هاشم و عبدالمطلب و عبد مناف در زمانی که هنوز محمد کودکی بیش نیست و "الله" را ابداع نکرده است می نویسند: «عبدالمطلب گفت؛ اکنون به خدا قسم به خانه بر نمیگردم تا او را بباورم» این کسان در آن زمان که همه بت پرست بوده اند به کدام خدا (الله) قسم می خورده اند؟؟

عبدالمطلب دارای پسری بود بنام حارث که از قرار با پدرش در کندن چاهی در نزدیکی محل بتکده "کعبه" با او همراهی می کرده است. عبدالمطلب پس از کندن چاهی که بنام چاه زمزم مشهور شد به طایف رفت و در آنجا مشغول کندن چاهی شد بنام ذوالهمرم. آب در عربستان و داشتن چاه بسیار حیاتی بود و عبدالمطلب با چند تن بر سر آب مرافه کرده است. در بیشتر تاریخ ها اشاره بر این است که رای به نفع عبدالمطلب داده شده و مرافه کنندگان مجبور به پرداخت خسارت هم شده اند.

آن زمان تمام کسانی که در عربستان زندگی میکردند از یمن بدانجا آمده بودند و از قبایل مختلف تشکیل شده بودند.

میدانیم که کسی که برای اول بار زبان عربی را بوجود آورده است شخصی بوده است بنام یعرب بن قحطان که جد اعلای عرب زبان های یمنی می باشد.

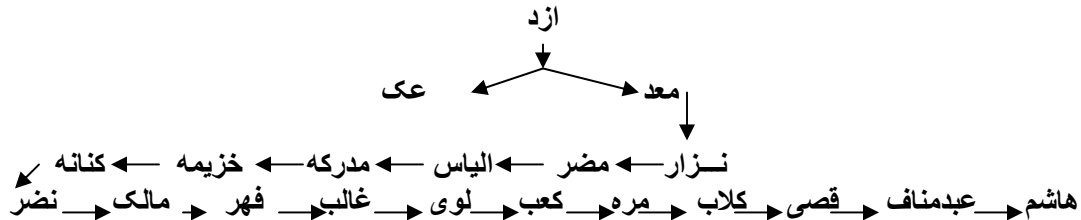
میدانیم که پیش از ظهور اسلام تمام اعراب خود را قحطانی بشمار آورده اند. حتی اگر قبیله ای راجع به اجداد خود صحبت می کرد نسب او به یعرب بن قحطان می رسید. گویا پادشاهان سبئی و حمیری یمن نیز از همین طوایف بوده اند.

دو شجره بزرگ در عربستان قابل توجه هستند:

(۱)

یعرب بن قحطان ← یشحب ← سبا ← کهلان ← زید ← مالک ← نیت ← غوث ← آزاد

(۲)



(۳) بنا به روایت تورات شخصی بنام یقظان وجود داشته که نسب او به نوح می رسید:

نوح ← سام ← ارفکشاد ← شالح ← عامر ← یقظان

بنا به شواهد و اسناد موجود دیده نشده است که کسی پیش از اسلام خود را به اسماعیل پسر ابراهیم منصوب بداند. و یا کوچکترین تصویری در این مورد داشته باشد.

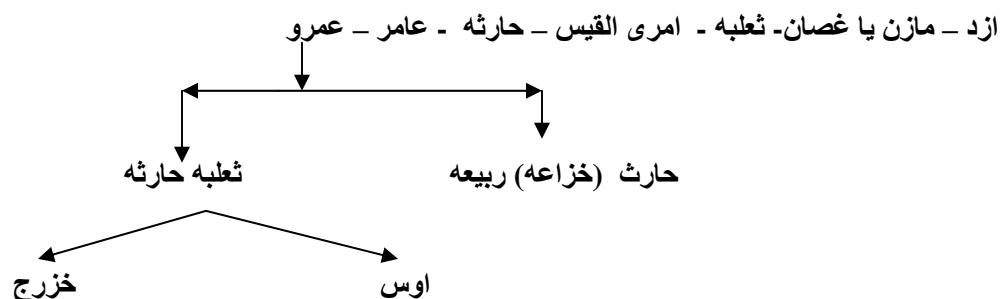
بنابر این مطالبی که بعد از اسلام نوشته شده که اهالی مکه نسبشان به اسماعیل و ابراهیم میرسد حقیقت ندارد و اثبات آن بسیار مشکل و خالی از اشکال نیست.

اسامی مندرج در شجره نامه های مربوط به قبایل عرب که در تاریخ ها آمده است نشانی از این ادعا بدست نمی دهد.

آنچه که در تاریخ به قبایل بنی جرهم و بنی قطورا مشهور شده است که اهالی مکه را نابود و جای آنها نشسته اند حتی خود را از نواده ها و پسر عمو های قحطان میدانسته اند. بنا به اسناد تاریخی بنی جرم رئیس قبیله قطورا را در جنگی که بین آنها رخ می دهد به قتل می رساند.

مضاف بن عمرو رئیس قبیله قطورا که بدست قبیله جرهم کشته می شود حارث نام دارد.

برای اینکه به ریشه قبیله های خزرج و اوس پی ببریم ناچار هستیم اشاره ای به عمرو بن عامر که حکمران مارب بوده است بکنیم. در کتاب سیرت رسول الله می خوانیم که فرزندان عمرو بن عامر عبارت بودند از:



ینابر این مشاهده می شود که تمام این قبایل از یک نسل و همه به ترتیبی که گذشت با هم خویشاوندی داشته اند.

در مورد دین اولیه تمام دلائل و شواهد بر این نکته هم پیمان هستند که مردم مارب (یمن) خورشید را محترم می شماردند و پرستش ستارگان و یا خورشید در یمن رواج فراوان داشته است.

چون این قبیله ها علاقه ای احداث محلی (معبدی) برای بجا آوردن احترام به خورشید بوده اند احتمال می دهند وقتی در مکه مستقر شده اند به احداث کعبه اقدام کرده باشند.

رنیس یکی از همین قبایل بنام عمروبن خزیمه به همراه پسرش بنام عامر دیواری بدور پرستشگاه جدید بوجود آورده است. که بعدا بیت الحرام نام گرفته است.

بدین ترتیب می توان به جرات گفت اگر ابراهیم و اسماعیل هم وجود داشته اند بطور یقین هرگز روحشان هم از ساختن کعبه و دیوار کعبه آگاه نبوده است، و بموجب شواهدی که در دست است هرگز پیش از اسلام گذارشان به صحرای عربستان هم نیافتاده بوده است.

همانطور که میدانیم طرفداران اسلام هرگاه خواسته اند واقعبینی را که با قرآن تطبیق ندارد را شرح دهند برای اینکه بر اساس مندرجات قرآن در اثر دروغگویی سنگ نشوند و یا به عذاب الیم دچار نشوند آنرا از قول شخص مجعول و مجهولی آورده اند و در برخی رساله ها و نوشته ها از قول، از قول، از گفته و از گفته دیگران آورده اند.

از قول مروج الذهب آورده اند:

«... گروهی بر این رفته اند که بیت الحرام خانه زحل بوده است و سبب بقا و حرمت خانه در طی قرون دراز همین است که خانه زحل بوده و در پناه زحل بوده است زیرا زحل ستاره دوام و بقاست و چیزی که منسوب بدان باشد زوال و فنا نمی پذیرد و پیوسته محترم باشد»

این نوشته خود نشان از آن دارد که کعبه محل ستایش ستاره و یا خورشید بوده است. اگر این نکته را در نظر بگیریم که ایران در پیش از دوران هخامنشی و باستان خورشید را در آئین مهر محترم می شمارده می توانسته در شیوع چنین باوری در میان یمنی ها که به عربستان کوچ کرده بودند تاثیر به سزایی داشته باشد.

عمروبن لحي اولین کسی است که در عربستان بت پرستیده است. او شخصی از متنفذین قبیله خزاعه بوده است. بعدها چندین عروسک یا بت به عربستان آورده شد که بنام های: سراع، ود، یفوٹ، یعوق، نسر خوانده شده اند.

- نخستن کسی که پرستش این عروسک ها را پذیرفت شخصی است بنام هدیل پسر مدرکه. او سواح را به پرستید.
- قبیله کلب عروسک ود را به خدانی گرفت.
- قوم مدحج و اهل جرش، یفوٹ را به پرستید
- قبیله خیوان یعوق را به خدانی گرفت و در دهکده خود که دو شب با مکه فاصله دارد جایش داد
- قبیله حمیر، نسر را به خدانی پذیرفت و در زمینه که بلخ نامیده می شد به پرستش پرداخت.

از زمانی که اجداد محمد به پرستش بت پرداخته بودند حد اقل پانزده نسل می گذشته است. از قرار خود محمد برخلاف کسانی که در آن خطه باسواد بوده و داستان اجدادشان را بخاطر می آورده اند چیزی از بت پرستی اجدادش نمی دانسته است.

در آیه ۲۱ تا ۲۴ سوره نوح چنین وانمود شده است که این بت ها در زمان نوح هم وجود داشته است. و بهمین جهت نوح قوم خود را نفی می کند. (!) چیزی که حقیقت تاریخی ندارد.

اگر به نوشته های هشام کلبی و محمد سانب کلبی مراجعه شود مشاهده خواهد شد که از طرفی آنها در تحقیقات خود با حقایق و از طرفی دیگر با افسانه بافی ها دست بگریبان بوده اند. ولی از ترس جانشان قدرت تکذیب نداشته اند.

آنچه گذشت در گزارش های این پدر و پسر محمد سائب کلبی و پسرش هشام که به بیش از یکصد جلد می رسد بطور مشروح آمده است. اما چون این پدر و پسر مقداری هم از مطالب ناخوش آیند اسلامی هم وارد کرده اند خواندن آنها را با احتیاط می پذیرند. کتابی در سال ۱۹۱۲ کشف شده است بنام الاصلنام که قسمت هائی از آن باقی است که مقدار باقی مانده قابل توجه نیست.

- قدیمی ترین بتی که عرب پرستیده است مناب بوده است.
- لات بعدها مورد پرستش قرار گرفت. لات در طائف نصب بود.
- عزى از منات و لات تازه تر بود و نخستین کسی که آنرا پرستش کرد ظالم پسر اسعد است.
- هبل، بت دیگری از ساخته های قبیله قریش بود که در کعبه نهاده بودند. از قرار هبل از عقیق سرخ ساخته شده بود. بصورت انسانی ساخته شده بود که دست راستش شکسته بود.
- اساف و نائله که یکی چسبیده به کعبه و دیگری جایگاه زمزم قرار داشت. قریش آنرا که داخل کعبه بوده است به نزد دیگری برده اند و در پای آنها گوسفند قربانی می کردند.
- مناف نیز از بت های بزرگ است که قریش از آن برای نام افراد استفاده می کرد. (عبد مناف)

اعراب و اجداد اولیه ساکنان یمن در ادوار بسیار قدیم هر نیروی قدرتمند و مرموزی را اله می نامید. چون در یمن خورشید و ستارگان دیگر مورد احترام بود لذا چون اکثر سیارات را مذکر (اله) و خورشید و امثال آنرا مونث می دانستند آنها را "الهه" لقب داده اند.

به عبارت دیگر "اله" و "الهه" بصورت نام هائی به هر شکل در آمده و حتی به آخر اسم ها اضافه شده است. در عربستان بت های خاصی که شکل انسان داشته و یا از بعضی حیوان ها و اشیاء بوده اند برحسب آنکه از چه جنسی ساخته شده اند، غیر از سنگ، طلا، فلز، چوب وثن یا صنم نامیده می شدند. هرگاه بی شکل بوده اند آنها را نصب می گفته اند.

اگر فرض کنیم که یکی از بت های زیبا و گرانبهای موجود که به آن "اله" یا "الهه" گفته می شده از همه بزرگتر بوده و متمایز بوده باشد چون عرب الف لام به اول نام ها اضافه می کند آنرا "ال اله" می گفته است. اگر به نام "عبد اله" توجه شود و به معنی آن دقیق شویم (نوکر خدا) یا بتی که اشاره آن به "خود ما" است.

با این ترتیب درک این مطلب تعجب آور نخواهد بود که گاهی اعراب بت پرست مجموع بت های خود را مربوط به خود و یا طایفه و قبیله خود بدانند. چون آن بت ها را برحسب رسوم "الهه" می نامیدند و قسم "والله" شامل همه آن بت ها می شده است.

میدانیم که قبایل بت پرست در پیش از آغاز سخن عنوان "بسمک اللهم" را بکار می برده اند. یعنی به معنی "بنام تو خدای مورد نظر من" قابل توجه است که هر کس از این بیان نظرش بت مورد پرستش خودش بوده است.

برگرفته و خلاصه ای کتاب:

شرح حال و زندگانی محمد. نوشته شمیم الرشیدیه

این کتاب فقط در تارنمای ۱۴۰۰ سال بطور اختصاصی بفروش می رسد.

ح-ک

۸ دسامبر ۲۰۰۶